

اندیشه ورزی در جهان اسلام؛ چالش ها و فرصت ها

متن سخنرانی پروفسور سید حسین اشراق رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات نبراس در مراسم اهدای جایزه بین المللی صلح ابن سینا از طرف انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان به راشد الغنوشی چهره تأثیر گذار تونسسی در کابل (۲۲ - ۸ - ۱۳۹۸)

اندیشه تلاشی برای حل مسئله و رفتن از پرسشی به پرسش دیگر است. ظرفیت اندیشه ورزی، از مهم ترین استعدادهایی که در بشر نهفته می باشد، ظرفیت اندیشه ورزی و تفکر است، "می اندیشم پس هستم" دکارت نیز ناظر بر همین مسئله است. جنبه که لازمه آن آزادی است، به جهت اینکه آزادی در اندیشه ورزی شرط جهش های بزرگ و جابجایی پارادایم ها در تحولات فکری انسان ها می شود؛ ولی از آن جایی که دنیا محل تضاد و تراحم است، تحقق این مزیت همواره با مزاحمت ها و موانع روبه رو بوده و ماجراهایی را از پی داشته اند.

برای اندیشه ورزی در جهان اسلام با وجود اینکه رهنمودهایی مانند این حدیث که: "اگر مجتهد در اجتهاد اش به حق رسید، دو پاداش دارد، و اگر به خطا رفت یک پاداش"، یا توصیه بر رابطه دیالکتیکی "متن و مصلحت" و برجسته بودن حجت مصلحت، وجود دارد، اما با وجود آنها از عامل هایی میتوان نام برد که فضیلت اندیشه ورزی را با چالش روبرو کرده اند.

اگر از عامل های بازدارنده "تجربه تفکر" در جهان اسلام را یادآوری نماییم، به صورت عمده بر سه عامل می توان انگشت گذاشت: نخست، عدم میل به تغییر جهان.

دوم، زیر سؤال رفتن مشروعیت حکومت ها و توسل آنها به عالمان دینی.

سوم، سرخوردگی حاصل از شکست در برابر مهاجمان.

عامل های یاد شده در وضع اندیشگی - فرهنگی جهان اسلام تأثیر گذار بوده و طبعاً موجب شده اند که رشد علوم، اعم از طبیعی و انسانی آن، متوقف شود؛ به گونه که از قرن ششم به این سو، نه فقط شاهد رشد نیستیم، بلکه می توان گفت نوعی انحطاط را تجربه می کنیم.

اولین چیزی که تمدن اسلامی را دچار انحطاط نمود کم رنگ شدن اشتیاق برای تغییر جهان بیرون بود. سنتی بودن جوامع اسلامی و منع شدن از تفکر؛ وجوه مشترک همه آنها را تشکیل می داد، یعنی بیش از آن که به تغییر جهان بیرون (ابژکتیو) بیندیشند، خواهان تغییر جهان درون (سوبژکتیو) گردیدند. در قرون اولیه تحولی که در تاریخ فرهنگ اسلامی رخ داده بود، استثنا است. در آن وضعیت، تسامح با ملل دیگر موجب عدول از متن و "دیالوگ میان فرهنگی" گردید و زمینه های رشد علوم تجربی و گفتمان های فلسفی فراهم را فراهم نمود.

عامل دوم نیز قابل تأمل است، به هر پیمانه که تعدد مراکز قدرت در جهان اسلام بیشتر شد، به همان میزان مشروعیت آنها در اذهان مردم در برابر پرسش قرار گرفت. بحث مشروعیت در افکار عمومی نیازمند کاربست های ضروری خودش بود، حکومت ها برای پر کردن این خلاء، راه اسلامی جلوه دادن خود را در پیش گرفتند، برای این کار، هر حکومتی می بایست درباریانی می داشت - که برخی از آنها همان عالمان دینی بودند - تا از طریق عالمان دینی بتوانند به حکومت ها مشروعیت بخشند. از همین رو دانشمندان علوم تجربی مورد اقبال در دربارها نبودند، چون آنها نمی توانستند کاری در جهت تحکیم پایه های حاکمیت آنها انجام دهند.

عامل سوم، نیز همانند دو عامل دیگر دارای اهمیت است، بعد از حمله مغولان و تیمور، نوعی روحیه سرخوردگی و شکست در وجدان جمعی مسلمانان جای گیر شد و این تصور در اذهان آنها قوت گرفت که با قضا و قدر نمی توان ستیز کرد و هیچ کوششی نمی تواند وضع موجود را تغییر دهد. وقتی این روحیه در مردمی پدید آید، آنها روحیه رمانتیک پیدا می کنند و در مسیر تقدیر گرایی قرار می گیرند.

نکته دیگری نیز وجود دارد و آن این که گویا رشد علوم غیر دینی - یا غیر نقلی - نیز در یک سطح نیستند. چرا پس از رکود در جوامع اسلامی، فلسفه توانست با وجود ستیزه جویی های بی دریغ علیه خودش، نفس بکشد و همانند علوم تجربی یکسره دچار توقف نشود؟ یکی از دلایل عمده این امر، همان چیزی است که فیلسوفان علم گفته اند؛ علوم تجربی با گفتمان های فلسفی یک تفاوت عمده دارند: ضابطه اصلی در علوم فلسفی "بنشین و بیندیش" و در علوم تجربی "برو و ببین" است. هر وقت شما نشستید و اندیشیدید، وارد حوزه فلسفه شده اید، هرگاه رفتید و دیدید، به حوزه علوم تجربی داخل شده اید.

اما با وجود موانع یاد شده، چالش های دیگر را نیز می توان نام برد و آن این است که اگر تفکر در قالب خاصی که توسط دین یک یعنی متون مقدس، یا دین دو یعنی مجموع شروح و تبیین هایی که عالمان در طول تاریخ از متون مقدس دینی عرضه کرده اند و یا حتی دین سه یعنی دین به صورتی که در عالم واقع و در مقام عمل تحقق پیدا کرده است، محصور بماند، رشد نمی کند، وقتی فرآورده های فکری نتوانند از حد و مرزی فراتر روند، در واقع خود فرایند های فکری نیز تعطیل می شوند.

چالش دیگر؛ تکرار و دوام آموزه "معرفة النفس انفع المعارف" بود. در سایه این آموزه جهیدن از درون به بیرون جدی گرفته نشد و زمینه شکوفایی جرأت دانستن و پرسیدن بوجود نیامد.

در جهان اسلام رویارویی دو مکتب کلامی اشعری و معتزلی تأثیرات سنگین شان را بر حیات فرهنگی در جهان اسلام انداخته است. جریان معتزله و گرایش های فلسفی با وجود موانع توانسته اند که باب اندیشه ورزی را گشوده نگهدارند و با تقریر های خرد گرایانه زمینه پرسش های جدید در زمانه های متفاوت را بوجود آورند.

یکی از نشانه های حضور نو معتزله و وفاداری به خرد ورزی فلسفی در دوران جدید، رو آوردن اندیشمندان به ابزار معاصر نقد، طرح کلام جدید، نو اندیشی و رقم زدن عنوان "پسا" است. استقبال از نظریه های جدید فلسفی، تیوری های مورد اعتنا در علوم انسانی، هرمنوتیک، مطالعات فلسفی زبان و زیبایی شناسی نوین، زمینه های تحول روایت ها را رقم زده و حتی جرأت شکستن تابو های فکری را بوجود آورد.

در دوران معاصر تلاش های ارجمندی در شبه قاره هند، حوزه عرب، ایران، ترکیه، آفریقا و غیره بوجود آمده است، تلاش هایی که نص گرایی و سنت زدگی را چلنج می کند و قرائت های متنوع از حقیقت را دامن زده اند. در این زمینه اندیشمندان زیادی را می توان نام برد، اما از اینکه امروز به اندیشمند تونسسی راشد غنوشی اختصاص یافته، در مورد ایشان کمی صحبت خواهیم کرد.

راشد غنوشی، نظریه پرداز شناخته شده و رهبر حزب نهضت تونس است. او در اوایل دهه شصت میلادی به اسلام سیاسی رو آورد و با خوشبینی به انقلاب ایران و نزدیکی با اخوان المسلمین مصر معروف است.

ایشان از اندیشمندان نسل جدید و نوگرای اخوانی به شمار می رود که سودای تجدد در سر دارد و در اندیشه های نسل اول جنبش اخوان تجدید نظرهای اساسی بوجود آورده است. او برداشت های تندروانه و انعطاف ناپذیر از اسلام را نمی پذیرد و برای مسلمانان، به جای حکومت اسلامی از اولویت تشکیل حکومت دموکراتیک سخن می گوید.

حزب نهضت آقای غنوشی در اولین انتخابات دموکراتیک تونس برای مجلس مؤسسان در ۲۰۱۱، ۳۷ درصد رأی آورد و در حکومت ائتلافی پس از انقلاب سهم عمده را بر عهده گرفت.

اما نگرانی ناشی از اسلام سیاسی در تونس که چندین دهه حکومت های سکولار را تجربه کرده بود، زمانی جدی شد که منتقدین چپ گرای دولت شکری بلعید و محمد براهمی به قتل رسیدند و خیزش های سال های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ را بوجود آورده و منجر به بحران جدیدی در تونس گردید.

النهضة، برخلاف رسم معمول در کشورهای منطقه، داوطلبانه از قدرت کنار رفت و اجازه داد انتخابات جدیدی برگزار شود که در آن ۲۷ درصد رأی آورد و جزئی از حکومت ائتلافی به رهبری حزب ندای تونس شد.

یکی از نخستین اقدامات آقای غنوشی پس از برگشت به تونس، مفهوم "خلافت" و یکه تازی در عرصه قدرت را نپذیرفت و در این زمینه با اندیشه های حزب التحریر که خواهان تشکیل خلافت اسلامی است، به مخالفت برخاست. او طی سخنرانی مهم اش در مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن، بر جدایی دین از سیاست تأکید ورزید. به باور ایشان، اسلام با دموکراسی، حقوق بشر و آزادی فردی در تضاد نیست و یک مسلمان برخلاف باور رایج در جهان می تواند "دموکرات" نیز باشد. ایشان با صراحت گفته است: کسی را با زنجیر به بهشت نمی برند.

رویکرد آقای غنوشی به دموکراسی در تضاد با آموزه های سید قطب است. قطب در کتاب معروفش "نشانه های راه"، به این باور بود که اصل "شورا" در آیات مکی قرآن و قبل از تشکیل حکومت اسلامی در مدینه ذکر شده است. از آن جا که چارچوب حکومت اسلامی هنوز مطرح نبوده، نمی توان آن را به رویکردی در قبال نحوه حکومت داری بویژه حکومت انتخابی به گونه که در جهان امروزی رایج است، تعبیر کرد.

ابوالاعلی مودودی نیز در کتاب اندیشه سیاسی اسلام، وقتی از دموکراسی سخن می گوید، مرادش "تئو-دموکراسی" (دموکراسی الهی) برای گزینش "امیر" است.

آقای غنوشی برخلاف آن دو به این باور است که اسلام تابع قرائت خاصی نیست؛ مسلمان ها اجازه دارند بر طبق اصل اجتهاد در قبال ساختار حکومت تصمیم بگیرند.

به باور آقای غنوشی، هر کسی در اسلام خود مسؤل اعمالش در نزد خداوند است و می تواند به گونه مستقیم با او ارتباط برقرار کند، پیامش را درک نماید و در جهت تحقق آن تلاش نماید. از دید ایشان در یک کشور اسلامی پارلمان می تواند نقش مرجع اجتهاد را بازی کند و در پرتو آموزه های دینی به اموری بپردازد که عینیت امروزی دارند.

آقای غنوشی با آنکه "خلاء اعتقادی" در سکولاریزم تحمیلی حکومت های قبلی را یکی از عوامل رشد افراط گرایی در بین جوانهای تونس و رو آوردن به داعش می‌پندارد، تصویری که او از حکومت اسلامی به پیش می‌کشد فرق چندانی با سکولاریزم ندارد. از نظر ایشان "اجماع" و "رفاه اقتصادی" پایه های حکومت را بایستی تشکیل بدهند.

ایشان چالش های سیاسی- اعتقادی در جهان اسلام و نبود مسیر مشخص در این باره را ناشی از جریانی می‌داند که در تعیین سرنوشت آن در چند دهه اخیر، به ویژه پس از استقلال کشورهای خاورمیانه، سهم داشته اند. و آن افراطی گری است که پاسخ را در خشونت و محاربه می بیند.

هنگام تبعید در لندن خبرنگاری از آقای غنوشی می‌پرسد که اگر مردم یک نامزد کمونیست را به رهبری تونس انتخاب کنند، واکنش او چگونه خواهد بود، گفته است که "آن را خواهد پذیرفت" و تنها تلاش خواهد کرد که رأی مردم را در انتخابات بعدی به طرف حزب خود جلب کند.

از نظر آقای غنوشی، عبادت به آزادی و عقل نیاز دارد پس در اسلام نباید نگران آزادی باشیم بلکه باید نگران خودکامگی و استبداد باشیم. تفاوت میان جامعه پیشرفته و جامعه عقب مانده آن است که اولی از توانمندی های افراد استفاده می کند و دومی هر نوع انگیزه و ابداع را می میراند. جوامع اسلامی باید بدون توجه به عقیده افراد از توانمندی های آنان استقبال کنند، در واقع آزادی مثبت و منفی هر دو را جدی بگیرند، ما به هر دو نیاز جدی داریم، به قول ایزایا برلین: "آزادی از" محدودیت ها، و "آزادی در" انتخاب فرصت ها هر دو اهمیت حیاتی دارند.

او افزون بر رویکرد های سیاسی، از لحاظ تفکر نیز تغییر جدی را تجربه کرده است، به گونه که خط ارتباط فکری اش را با فضل الرحمن ملک و تیوری دوحرکتی ایشان و متفکر نواندیش اندونیزیایی نور خالص مجید نزدیک کرده است. غنوشی به تعبیری این گفته مجید را مورد تأیید قرار می دهد که گفته است: اسلام بلی، اما احزاب سیاسی اسلامی نه!

آقای غنوشی چهره مطرحی در میان اندیشه ورزان کنونی جهان اسلام است که کارش را از کنشگری سیاسی آغاز کرد و پس از تجربه در عرصه سیاست، ارزش هایی چون دموکراسی، حقوق بشر و آزادی فردی را به عنوان بدیلی در برابر جهاد فرامرزی و ساختار استبدادی، به جوامع اسلامی پیشنهاد می کند.

ایشان با توجه به نیاز های جدید جهان اسلام در جهت جابجایی پارادایم خویش از اسلام سیاسی به اسلام رها از کشش های یکسویه سیاسی، گام مهمی برداشته است، گامی که هم در تونس و نیز در خارج از تونس به فرصتی برای تغییر می تواند قابل طرح باشد.

آقای غنوشی با برداشتن گام جسورانه اش در رابطه با نه گفتن به ترکیب امر قدسی با خشونت، موجب قدردانی است، ایشان را روشنفکران و دانشگاهیان افغانستان می شناسند و شخصیت شان را گرامی می دارند. جا دارد از انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان سپاسگزاری نماییم که جایزه ابن سینا یکی از مشعلداران بزرگ روشن اندیشی در حوزه تمدنی ما را برای جناب ایشان مناسب دانسته اند. من به نوبه خود این جایزه ارزشمند را به جناب غنوشی که بر حق سزاوار است مبارک باد می گویم.





NEBRAS